فیصلہ مقدمہ

الحمد کہ درین اوان سعادت اقتران حسب الحکم [illegible] جناب [illegible] القاب امین الدولہ وزیر الملک
نواب محمد علیخان بہادر صولت جنگ والی ریاست [illegible] عرف ٹونک دام اقبالہ رسالہ مسمی بہ

عین الاصابۃ فی رفع السبابہ

مولانا جناب فضائل وکمالات اکتساب جامع معقول ومنقول حاوی فروع
واصول مقبول بارگاہ رب احد مولوی دوست محمد صاحب عم فیضہ

در مطبع علوی محمد علی بخش خان لکھنؤ حلیۂ طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی بعث رسولا رافعا للشرك والبدعات وانزل کتابا مبینا لوحدانیته فی الذات والصفات والصلوة والسلام علی من اوضح طریق التوحید والعرفان ومیز طریق الحق عن سبیل الشرك والبطلان وعلی آله الذین هم هداة مناهج الدین واتباعه الذین هم معارج مناهج الصدق والیقین **اما بعد** فیقول الراجی الی کرم ربه العالی دوست محمد بن الملا امیر محمد الکابلی صانه عن شر کل غبی وغوی که این رساله مسمی به **تعیین الاصابة فی رفع السبابة** مشتمل بر تحقیق رفع سبابه بوقت خواندن تشهد در قعده وبیان ادله عقلیه ونقلیه واختلاف روایات از فقهاء ثقات جمع نمودم از ایماء امیر ذی شان باهر البرهان بحر سخاوت ناصب رایات امارت لامع اسیاف شجاعت مالك اقالیم سعادت مفتش قوانین عقلیه ماهر علوم نقلیه واقف اسرار روایات غواص بحور درایات زبدهٔ محدثین زمان قدوهٔ مفسرین این اوان الامیر ابن الامیر ابن الامیر

یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان بهادر صولت جنگ دام اقباله و در وقت
تالیف این رساله نزدم از کتب حدیث مشکوة المصابیح و شروحش طیبی و مرقات و لمعات
و مظاهر و حاشیه سید بر مشکوة و صحیح مسلم مع نووی و تیسیر الوصول و موطا امام مالک مع زرقانی
و مصفی شرح موطا و موطا امام محمد و سنن ابن ماجه و سنن ابی داود و جامع ترمذی و شرح ترمذی
و نسائی و دارمی و نیل الاوطار و جامع الصغیر و شرح جامع الصغیر و بلوغ المرام و شرحش
مسمی بمسک الختام و مواهب لدنیه و مدارج النبوت و زاد المعاد و سفر السعادت
و از کتب فقه خلاصه کیدانی و منیة المصلے و شروحش تکمیل و کبیری و صغیری و غنیة المستملی
و قدوری و شروحش مضمرات و کنز الدقائق و شروحش زیلعی و عینی و بحر الرائق و مختصر
الوقایه مع شروحش جامع الرموز و برجندی و ابو المکارم و شمنی و شرح الیاس
و شرح وقایه و تنویر الابصار مع شروحش در مختار و طحطاوی و رد المحتار و چلپی و ملتقی
الابحر مع مجمع الانهر و هدایة المبتدی مع شروحش هدایه و حواشی هدایه کفایه و عینی و فتح القدیر
و عنایه و ارکان اربعه و جواهر اخلاطی و حسب المفتی و تخریج و عتابیه و ملتقط و خزانة الروایات
و عالمگیری و نور الایضاح و مراقی الفلاح شرح نور الایضاح و حاشیه طحطاوی بر مراقی
الفلاح و رساله ملا علی قاری و رساله علی المتقی موجود بودند از هر یکی بقدر حاجت گرفته
بر سه فصل مرتب ساختم **فصل اول** در بیان ادله اثبات اشاره **فصل دوم**
در بیان روایات معتبره فقهیه که دلالت دارند بر ثبوت اشاره **فصل سوم** در بیان
آن روایات فقهیه که دلالت میکنند بر عدم جواز اشاره مع اجوبه آن **فصل اول**
در بیان ادله اثبات اشاره باید دانست که احادیث صحیحه متواتره و اخبار حسنه
متکاثره بدین ناطق اند که آنحضرت صلی الله تعالے علیه وسلم اشاره بسبابه میفرمود
از آنجمله آنکه صاحب مشکوة از ابن عمر رضی الله تعالے عنهما آورده قال کان رسول
الله صلے الله علیه وآله وسلم اذا قعد فی التشهد وضع یده الیسری

علی رکبته الیسری و وضع یده الیمنی علی رکبته الیمنی و عقد ثلاثة
و خمسین و اشار بالسبابة ترجمه بود آنحضرت علیه السلام چون می نشست
در تشهد اول یا ثانی می نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ خود و می نهاد
دست راست خود را بر زانوی راست خود و عقد می کرد پنجاه و سه را و اشارت
میکرد آنحضرت بانگشت سبابه و فی روایة کان اذا جلس فی الصلوة وضع
یدیه علی رکبتیه و رفع اصبعه الیمنی التی تلی الابهام یدعو بها و یده
الیسری علی رکبته باسطاً علیها رواه مسلم و در روایتی این چنین
آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون می نشست در نماز برای تشهد
می نهاد هر دو دست خود را بر دو زانوی خود و بر می داشت انگشت دست
راست خود را که نزدیک ست بنر انگشت در حالیکه دعا می کرد بآن انگشت و دست
چپ آنحضرت بر زانوی وی بود در حالیکه گستر انیده آن بود بر زانوی یعنی عقد می
و اشارتی که می کرد بانگشت دست راست بود و دست چپ همچنان بر زانوی
چپ بر حال خود می داشت روایت کرده است این را مسلم ف باید دانست که مراد
از تشهد که در روایت سابق مذکور ست ذکر خاص ست یعنی از ابتداء التحیات تا آخر
آن بنا بر مشتمل بودن آن بر دو کلمه شهادت و مراد از دعا که در روایت ثابت ست
همان اشارت ست بوحدانیت حق نزد تهلیل و ذکر را دعا نیز گویند زیرا که مستجلب
انعام و اکرام ست و تواند که مراد از ان این قول باشد که السلام علیك
ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد
الله الصالحین این در حقیقت دعا است اگر چه برای مزید تاکید بلفظ اخبار
از و تعبیر نموده و از انجمله صاحب مشکوة از عبد الله بن زبیر روایت کرده قال کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قعد یدعو وضع یده الیمنی علی

فخذه الیمنی ویده الیسری علی فخذه الیسری واشار باصبعه السبابة
ووضع ابهامه علی اصبعه الوسطی ویلقم کفه الیسری رکبته رواه مسلم
گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چونکه می نشست در نماز که دعا کند می نهاد دست
راست خود را بر ران راست خود و دست چپ خود را بر ران چپ خود و اشاره کرد
بانگشت سبابه و می نهاد انگشت نر خود را بر انگشت میانه خود و لقمه کف یسری خود میگردانید
رکبه خود را روایت کرد این را مسلم ف سبابه ماخوذ از سب که بمعنی دشنام دادن است
عادت عرب آن بود که بآن انگشت در مقام دشنام اشاره می کردند و در زبان
شرع آن انگشت را مسبحه و انگشت شهادت میگویند اما بیان کیفیت اشاره
و عقد و طرق آن ان شاء الله تعالی عنقریب بیان خواهم نمود و از آنجمله آنکه در مشکوة است
عن وائل ابن حجر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ثم
جلس فافترش رجله الیسری ووضع یده الیسری علی فخذه الیسری
وجعل طرف مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی وقبض ثنتین
وحلق حلقة ثم رفع اصبعه فرأیته یحرکها ویدعو بها رواه ابوداود
والدارمی از وائل بن حجر از آنحضرت عم در کیفیت تشهد مرویست که گفت پس نشست
آنحضرت علیه السلام یعنی بعد از بر داشتن سر از سجدهٔ دوم رکعت دوم پس گسترانید
پای چپ خود را و نهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود و گردانید طرف آرنج دست
خود را بر ران راست خود و قبض کرد دو انگشت دست راست را که خنصر و بنصر بود
و حلقه کرد یعنی بوسطی و ابهام چنانچه عقد تسعین سست پس برداشت انگشت خود را یعنی
سبابه را پس دیدم آنحضرت علیه السلام را که می جنبانید آن انگشت را در حالتیکه
دعا می کرد یعنی اشاره میکرد بتوحید الهی وقت خواندن تهلیل روایت کرد
این را ابوداود و دارمی اگر گوئی که معنی حدیث معلوم کردی و مفهوم نشد مفهوم شد

ولکن عقد ثلث و خمسین که در حدیث عبد الله بن عمر مصرح است و عقد تسعین که
از حدیث وائل بن حجر مفهوم میشود معلوم نشد که هیئتش چیست پس بدان که اہل
حساب عقد ہا دارند که در ان انگشتان مے بندند و ہر یکی از آنہا برای عددے
معین وضع کرده اند از احاد و عشرات و مآت و الوف چنانچه صورت عقد ثلث و
خمسین آنست که قبض کند خنصر و بنصر و وسطے را و بسط کند مسبحه را و نهد طرف انگشت
نر را که آنرا ابہام خوانند در بیخ مسبحه و شافعی در قول جدید و امام احمد در یک روایت
ہمین اخذ کرده اند و صورت عقد تسعین آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و بسط کند
مسبحه را و نهد سر ابہام را بر سر وسطی و حلقه بندد نزد ابی حنیفه و مختار در مذہب امام
احمد ہم این است و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل ست و نزد مالک قبض کند ہمه
انگشتان دست راست را و بسط کند سبابه را و شافعیه را در کیفیت تحلیق وجہی دیگر
نیز ہست و آن نہادن سر انگشت وسطی ہست میان دو عقده ابہام و مراد از تحریک
انگشت که در حدیث مذکور ست رفع اوست نه تکرر تحریکہا کذا فی شرح الشیخ و از انجمله
آنکه ہم در مشکوة از عبد بن زبیر اخراج نموده که گفت کان النبی صلے الله علیه
وسلم یشیر باصبعه اذا دعا ولا یحرکها رواه ابوداود والنسائی
وزاد ابوداؤد ولا یجاوز بصره اشارته ترجمه گفت بود آنحضرت علیه السلام
که اشاره میکرد بانگشت خود چون دعا میکرد و نمی جنبانید آنرا روایت کرده است
این را ابوداؤد و نسائی و زیاده کرده است ابوداؤد این لفظ را و نتجاوز میکرد دیدنها
او از اشاره او یعنی از ان انگشت که بر میداشت و اشاره میکرد بوے یعنی نظر
در وقت بر داشتن و اشارت کردن بر انگشت مید اشت و بجانب دیگری ند
از جہت شہود معنی توحید که اشارت میکرد بدان انگشت گویا که در حدیث اول
فرموده که می جنبانید انگشت را و درین حدیث آمده که نمی جنبانید آنرا پس بیان

هر دو حدیث توهم تدافع میشود جواب گفته شود که مراد از جنبانیدن او که در حدیث اول است بر داشتن او است برای اشاره که مستلزم جنبانیدن او ست از مکانش و درین حدیث که فرموده جنبانید مراد نفی تکرار تحریک ست و این خلاف ست امام مالک را که نزد او این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشهد و میگوید که این انگشت اتصال برگهای دل دارد و جنبانیدن وی سبب بقای دل و حضور او ست و الله اعلم و از انجمله هم در مشکوة ست از ابی هریره رضی الله عنه که گفت ان رجلا کان یدعو باصبعیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم أَحِّد أَحِّد رواه الترمذی والنسائی والبیهقی فی الدعوات الکبیر ترجمه و از ابی هریره رضی الله عنه مروی ست گفت که بود مردی که دعا میکرد یعنی اشاره میکرد بدو انگشت یعنی سبابه هر دو دست پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم توحید کن یعنی اشاره بیک انگشت کن که خدا یکی ست و از انجمله در مشکوة ست از نافع رضی الله تعالی عنه که گفت کان عبد الله ابن عمر اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه واشار باصبعه واتبعها بصره ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هی اشد علی الشیطان من الحدید یعنی السبابة رواه احمد روایت ست از نافع که گفت بود عبد الله ابن عمر چون می نشست در نماز می نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوی خود و اشاره میکرد با انگشت خود و در پی میفرستاد آن انگشت را نظر خود یعنی در وقت اشاره نظر بر انگشت میداشت پس میگفت ابن عمر که گفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر آینه این اشاره بانگشت سبابه سخت ترست بر شیطان از آهن که بوی باشد مثل تیر و شمشیر یعنی گویا که مصلی باشاره کردن سوی توحید دور می سازد طمع شیطان را از گمراه ساختن او و واقع کردن او در شرک و کفر ملا علی قاری رحمه الله تعالی در رساله خود بعد از نقل احادیث

مذکورہ مشکوٰۃ میگوید که در بارهٔ ثبوت اشاره بسبابه احادیث کثیره بطرق متعدده
وارد یافته از انجمله آنست که از ابن عمر مرویست که گفت کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم اذا جلس فی الصلوٰة وضع کفه الیمنی علی فخذه
الیمنی وقبض اصابعه کلها واشار باصبعه التی تلی الابهام
ووضع یده الیسری علی فخذه الیسری رواه مسلم ومالک
فی الموطا وابو داؤد والنسائی ترجمه امام مالک در موطا و مسلم و ابوداؤد و نسائی
از ابن عمر رض روایت کرده گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون می نشست
در نماز می نهاد کف دست راست خود را بر ران راست وقبض میکرد جمیع
انگشتان را و اشاره میکرد بانگشتی که قریب به انگشت است و می نهاد دست
چپ خود را بر ران چپ خود وقال الباجی روی سفیان ابن عیینة
هذا الحدیث عن مسلم بن مریم وزاد فیه وقال هی مذابة الشیطان
لا یسهو احدکم ما دام یشیر باصبعه باجی گفته روایت کرده است این
حدیث را سفیان ابن عیینه از مسلم بن ابی مریم وزاید کرده است دران اینقدر که
اشاره کردن آن تخویف شیطان است سهو نمی کند یکی شمارا مادامیکه اشاره
میکند بانگشت خود و باز باجی گفته که درین ایما ست بسوی اینکه معنی اشاره رفع
نسیان وقمع شیطان ست که وسوسه می اندازد مصلی را و بعض گفته اند که معنی
آن اشارت ست بسوی توحید الٰهی چنانچه مذکور شد ملا علی قاری گفته درمیان
هر دو معنی هیچ منافات نیست لامکان الجمع زیرا که معنی حقیقی اشاره اشارت ست
بسوی توحید که وی سبب قمع شیطان است از وسوسه انداختن و واقع کردن
مومن را در سهو و غفلت وعن ابن عمر رض ان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا جلس فی الصلوٰة وضع یدیه علی رکبتیه ورفع اصبعه الیمنی

اللتی تلی الابهام ویدعو بها ویده الیسرےٰ علی رکبته باسطہا علیہا

رواه مسلم والترمذی والنسائی ونیز مرویست از ابن عمرؓ که بود آنحضرت

علیه السلام که چون می نشست در نماز برای تشهد می نهاد هر دو دست خود را

بر هر دو زانوی خود و بر میداشت انگشت دست خود را که نزدیک ست

بانگشت نر در حالتی که دعا میکرد بآن انگشت و مراد بدعا همان اشارت

است بوحدانیت حق نزد تهلیل چنانکه مذکور شد و ذکر را دعا نیز گویند

زیرا که آن مستجب انعام واکرام ست و دست چپ آنحضرت بر زانوے

وی بود در حالتیکه گستراننده آن بود بر زانو یعنی عقدی و اشارتی نمیکرد

بانگشت دست راست بود و دست چپ همچنان بر زانوی چپ بر حال خود

میداشت روایت کرد این را مسلم و ترمذی و نسائی وفی اخریٰ للنسائی

عن علی بن عبد الرحمٰن قال صلیتُ الیٰ جنب ابن عمر فقلبتُ الحصیٰ

فقالَ لے لا تقلب الحصیٰ فانّ تقلیب الحصیٰ من الشیطانِ وافعل کما

رئیتُ رسولَ الله صلی الله علیه وسلم یفعلُ فقلتُ وکیفَ رأیتَ

رسولَ اللهِ یفعلُ قال هکذا ونصبَ الیمنیٰ ووضعَ الیسریٰ وجعل

یدَهُ الیمنیٰ علےٰ فخذِهِ الیمنیٰ ویدَهُ الیسریٰ علی فخذِهِ الیسریٰ واشارَ

بالسبابةِ وفی اخریٰ له نحوهٗ قال وکیفَ کانَ یضعُ قال فوضعَ یدَهُ الیمنیٰ

علی فخذِهِ واشارَ باللتی تلی الابهامَ الی القبلةِ ورمیٰ ببصرِهِ الیها ثمّ

قالَ هکذا رئیتُ رسولَ اللهِ صلی الله علیه وسلم یفعلُ ترجمه و نسائی

از علی ابن عبد الرحمٰن روایت کرده که گفت نماز گذاردم نزدیک ابن عمرؓ پس تقلیب

کردم سنگ ریزه را بدست خود پس ابن عمر مرا گفت منقلب مگردان سنگ ریزه را

تحقیق که تقلیب سنگ ریزه از شیطان ست کن آنچه که دیده ام رسول خدا صلی الله علیه

کشنده انعام ۱۲

علیه وسلم را که می کرد گفتم چگونه دیده رسول خدا صلی الله علیه وسلم را که فعل میکرد گفت
اینچنین و ایستاده کرد پای راست را و گسترانید پای چپ را و گردانید دست راست را
خود را بر ران راست خود و دست چپ خود را بر ران چپ خود و اشاره کرد بسبابه
و در یک روایت او مثل اینست گفت چگونه فعل میکرد گفت پس نهاد دست راست را
خود را بر ران خود و اشاره کرد بانگشتی که نزدیک انگشت نر است بسوی قبله
و در پیش فرستاد بصر خود را بسوی آن پس گفت همچنین دیده ام رسول خدا صلی الله
علیه وسلم را که فعل میکرد وعن عبد الله ابن زبیر اَنَّهٗ صلی الله علیه وسلم وضع
یدہ الیسرٰی علی رکبته الیسرٰی ووضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی
واشار باصبعه رواه ابو داود و از عبد الله ابن زبیر مرویست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ خود و نهاد دست راست را
خود را بر ران راست خود و اشاره کرد بانگشت خود نقل کرده است این ابو داود
وروی النسائی عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس
فی الثنتین او فی الاربع یضع یدیه علی رکبتیه ثم اشار باصبعه و نسائی هم
از و روایت کرده گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون می نشست
در دو رکعت یا در چهار می نهاد دست خود را بر زانوی خود پس اشاره میکرد بانگشت
خود وعن وائل ابن حجر انه رای النبی صلی الله علیه وسلم اذا جلس فی
الصلوة فافترش رجله الیسری ووضع ذراعیه علی فخذیه واشار
بالسبابة یدعو رواه النسائی و از وائل ابن حجر مرویست که دید او پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم را چون می نشست در نماز پس گسترانید پای چپ خود را و نهاد
هر دو بازوی خود را بر هر دو ران خود و اشاره کرد بسبابه در حالیکه دعا میکرد
بان یعنی تشهد میخواند روایت کرد این را نسائی وفی روایة لابی داود والنسائی

وحلق حلقة وفي رواية حلق الابهام والوسطى واشار بالسبابة
وعنه ايضا ثم وضع يده اليسرى على ركبته اليسرى ووضع ذراعه
اليمنى على فخذه اليمنى ثم اشار بالسبابة ووضع الابهام على الوسطى
وحلق بها وقبض سائر اصابعه رواه عبد الرزاق و در یک روایت ابی داود
ونسائی است که حلقه کرد حلقه کردن و در یک روایت است که حلقه بست بابهام و انگشت
میانه و اشاره کرد بسبابه و نیز از وی مرویست پیشتر نهاد دست چپ خود را بر زانوی
چپ خود و نهاد دست راست خود را بر ران راست خود و پیشتر اشاره کرد
بسبابه و نهاد انگشت نر را بر انگشت میانه و حلقه بست بآن و قبض کرد جمیع
انگشتان خود را روایت کرده است این را عبد الرزاق وعنه ایضا وضع
مرفقه الايمن على فخذه الايمن وعقد اصابعه وجعل حلقة
بالابهام والوسطى ثم جعل يدعو بالاخرى رواه ابو يعلى وفي
رواية له وقبض ثنتين وحلق حلقة في الثالث و نیز از وی مرویست
که نهاد آرنج راست خود را بر ران راست خود و بند کرد انگشتان خود را و گردانید
حلقه بانگشت نر و انگشت میانه پس شروع کرد دعا کردن بآن یعنی اشاره
نمودن روایت کرده است این را ابو یعلی و در یک روایت اوست که قبض
کرد دو انگشت را و حلقه بست بانگشت سوم وعن ابی حمید الساعدی
رضي الله عنه قال انا اعلمكم بصلوة رسول الله صلى الله عليه
وسلم فذكر حديثا طويلا وفيه وضع كفه اليمنى على ركبته اليمنى
وكفه اليسرى على ركبته اليسرى واشار باصبعه رواه ابو داؤد
وايضا عنه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جلس في
الصلوة في الركعتين الاوليين نصب قدمه اليمنى وافترش

اليسرى واشار باصبعه التي تلي الابهام واذا جلس في الاخرين
افضى بمقعدته الارض ونصب اليمنى رواه عبد الرزاق
واز ابي حميد ساعدي رضي الله عنه مرويست گفت من داناترم شما ام به نماز
رسول خدا صلى الله عليه وسلم پس ذکر کرد حدیث طویل ودران ست که نهاد کف
راست خود بر زانوی راست خود وکف چپ خود بر زانوی چپ خود واشاره
کرد بانگشت خود نقل کرده است این را ابو داود ونیز ازو مرویست که بود رسول خدا
صلى الله عليه وسلم چون می نشست در نماز در دو رکعت اول استاده میکرد
قدم راست خود را و می گسترانید پای چپ خود را واشاره میکرد بان انگشت
که قریب انگشت نرست وچون می نشست در دو رکعت آخر میرسانید نشستگاه
خود را بر زمین قایم میکرد پای راست خود را نقل کرده است این را عبد الرزاق
وعن عاصم بن كليب عن ابيه عن جده قال دخلت على
رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يصلي وقد وضع يده
اليسرى على فخذه اليسرى ووضع يده اليمنى على فخذه اليمنى
فقبض اصابعه وبسط السبابة وهو يقول يا مقلب القلوب ثبت قلبي
على دينك رواه الترمذي وروى ابو يعلى نحوه وقال فيه بدل
بسط نشير بالسبابة وروایتست از عاصم بن کلیب که او روایت میکند
از پدر خود وی از جد خود که گفت در آمدم بر رسول خدا صلى الله عليه وسلم وحالانکه
آنحضرت نماز میگذارد ونهاده بود دست چپ خود را بر ران چپ خود ونهاده
بود دست راست خود بر ران راست خود پس بند نمود انگشتان خود را
وگسترانید سبابه را ودر حالیکه میگفت یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک نقل
کرده است این را ترمذی وروایت کرده است ابو یعلی مانند او وگفته است

در روایت خود بجای لفظ انبسط بالسبابة لفظ یشیر بالسبابة وعن نمیر الخزاعی
رضی الله عنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم واضعا
ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی فی الصلوة یشیر باصبعه وعنه
قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم واضعا ذراعه
الیمنی رافعا اصبعه السبابة قد حناها شیئا ای امالها
شیئا یسیرا رواه ابو داود والنسائی واز نمیر خزاعی رضی الله عنه مرویست
گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را در آن حال که نهاده بود دست راست
خود را بر ران راست خود در نماز اشاره می کرد به انگشت خود و نیز از وی مرویست
گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را در آن حال که نهاده بود دست
راست خود و برداشته بود انگشت سبابه خود را اندکی سرنگون کرده بود او را
قدری روایت کرده است این را ابو داود و نسائی وعن خفاف الغفاری
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس فی آخر الصلوة
یشیر باصبعه السبابة رواه الطبرانی فی الکبیر ورجاله ثقات
واز خفاف غفاری رضی الله عنه مرویست گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
چون می نشست در آخر نماز اشاره میکرد بانگشت سبابه خود روایت کرد این را
طبرانی در کبیر و رجالش ثقه اند وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان جزءً من سبعین جزء
النبوة تاخیر السحور وتبکیر الافطار واشارة الرجل باصبعه
فی الصلوة رواه عبد الرزاق واز ابو هریره رضی الله عنه مرویست گفت
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که یک جزء از هفتاد جزء نبوت تاخیر کردن
سحور است و شتابی کردن در افطار و اشاره کردن مرد بانگشت خود در نماز

روایت کرده است این را عبد الرزاق وعن معاذ بن جبل رضی الله
عنه کان اذا جلس فی آخر صلوته اعتمد یده الیسری علی فخذه
الیسری ویده الیمنی علی فخذه الیمنی ویشیر باصبعه اذا دعا
رواه الطبرانی فی الکبیر واز معاذ بن جبل رض مرویست بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چون می نشست در آخر نماز خود می نهاد دست چپ خود را بر ران چپ
خود و دست راست خود را بر ران راست خود و اشاره میکرد بانگشت خود
چون دعا میکرد یعنی تشهد می خواند نقل کرده است این را طبرانی در کبیر وعن الهیثم
انه سمع ابن عمر یقول ان رفعکم ایدیکم فی الصلوة لبدعة والله
ما زاد رسول الله صلی الله علیه وسلم علی هذا یعنی الاشارة
باصبعه رواه ابن ابی شیبة واز هیثم مرویست که او از ابن عمر رضی الله عنهما
شنید که میگفت بدرستیکه برداشتن شما دستهای خود را در نماز هر آئینه بدعت است
بخدا که زیاده نکرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم برین یعنی بر اشاره
کردن بانگشت نقل کرده است این را ابن ابی شیبه وعن ابن التیمی قال
سئل ابن عباس رضی الله عنهما عن تحریك الرجل اصبعه فی
الصلوة فقال ذالك الاخلاص رواه عبد الرزاق واز ابن تیمی مرویست
گفت پرسیده شد ابن عباس از جنبانیدن انگشت مرد در نماز گفت آن اخلاص است
روایت کرد این را عبد الرزاق وعن ابن عمر رضی الله عنهما مرفوعا
ان تحریك الاصبع فی الصلوة مذعرة للشیطان ای آلة التخویف
للشیطان رواه البیهقی واز ابن عمر رضی الله عنهما مرفوعا مرویست گفت
جنبانیدن انگشت در نماز آله تخویف است مر شیطان را نقل کرده این را بیهقی
وفی لباس العنهیر کان صلی الله علیه وسلم یشیر فی الصلوة

رواه احمد و ابوداود عن انس و در جامع الصغیر است بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم اشاره میکرد در نماز روایت کرده است این را احمد و
ابوداود از انس و فی الجامع الکبیر عن عقبة ابن عامر یکتب فی
کل اشارة یشیر الرجل فی صلوته عشر حسنات بکل اصبع
حسنة رواه البیهقی فی تاریخه و در جامع الکبیر از عقبه بن عامر مرویست
که نوشته می شود در هر اشاره که اشاره می کند مرد در نماز خود ده نیکیان بهر انگشت
یک یک نیکی روایت کرده است این را حاکم در تاریخ خود و عن عبد الرحمن
ابن ابزی کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته
هکذا و اشار باصبعه السبابة رواه عبد الرزاق و از عبد الرحمن
بن ابزی مرویست که بود آنحضرت علیه السلام اشاره میکرد در نماز خود
باین طور و اشاره کرد بانگشت سبابه خود یعنی اشاره کرد ابن ابزی روایت
کرد این را عبد الرزاق و عن وائل ابن حجر رئیت النبی صلی الله علیه
وسلم فرفع یدیه فی الصلوة حین کبر الی ان قال ثم جلس فافترش
رجله الیسری ثم وضع یده الیسری علی رکبته الیسری و وضع
ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی ثم اشار بسبابته و وضع الابهام
علی الوسطی وحلق بها وقبض سائر اصابعه رواه عبد الرزاق
و از وائل ابن حجر مرویست گفت دیدم نبی علیه السلام را پس برداشت هر دو
دست خود را در نماز وقت تکبیر گفتن تا آنکه گفت باز نشست و گسترانید پای
چپ خود را پس نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ و نهاد دست راست
خود را بر ران راست پس اشاره کرد بسبابه و نهاد سر انگشت ابهام
بر انگشت میانه و حلقه بست بآن و بند نمود جمیع انگشتان خود را سوای سبابه روایت کرد

اخرجه عبد الرزاق وعنه ایضا فلما قعد یتشهد فرش قدمه الیسری
علی الارض وجلس علیها ووضع کفه الیسری علی فخذه الیسری
ووضع مرفقه الایمن علی فخذه الیمنی وعقد اصابعه وجعل
حلقة بالابهام والوسطی ثم جعل یدعو بالاخری رواه سعید
بن منصور فی سننه ونیز از وی مرویست که چون نشست تاکه تشهد خواند
گسترانید قدم چپ خود را بر زمین ونشست بران ونهاد کف چپ خود را بر ران
چپ خود ونهاد آرنج راست خود را بر ران راست وبند نمود انگشتان را
وحلقه بست بانگشت نر ومیانه پس شروع کرد دعا کردن بدیگری یعنی اشاره
نمود بسبابه روایت کرد این را سعید بن منصور در سنن خود وسنن البیهقی
وابن ماجة باسناد صحیح ان النبی صلی الله علیه وسلم عقد
الخنصر والبنصر ثم حلق الوسطی والابهام روایت کرده بیهقی وابن ماجه
باسناد صحیح که هر آینه نبی صلی الله علیه وسلم بند نمود خنصر وبنصر را وحلقه کرد انگشت
میانه وانگشت نر را پس این احادیث کثیره بطرق متعدده مشهور اند در باره
ثبوت اشاره پس در صحت اصل اشاره هیچ شکی نیست زیراکه بعض اسانید
آنها در صحیح مسلم نیز موجود است حاصل آنکه روایات اشارت در صحاح وغیرها
چندان موجود اند که قریب بتواتر رسیده اند بلکه جایز است که گفته شود که آن
متواتر المعنی است پس چگونه روا باشد کسی را که ایمان بخداوند تعالی ورسول
آورده باشد این که تجاوز کند از عمل کردن بآن واعراض نماید ازان بطریق
انکار واستکبار وحال آنکه خداوند تعالی میفرماید ما اتاکم الرسول فخذوه
وما نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله ترجمه هر چیز که آورده است رسول برای
شما وامر فرموده است بدان پس بگیرید آنرا وهر چیز که نهی فرموده است شمارا

ازان ومنع کرده پس از و بازنایند و بترسید از خداوند تعالی ور اطاعت دیگران
ونیز خداوند تعالی فرموده است من یطع الرسول فقد اطاع الله پس
فرمان برداری رسول عین فرمانبرداری خداوند تعالی است پس این هر دو
کریمه نیز بالاجمال از دلائل اثبات اشاره اند انتهی کلام علی قاری پس حجت
برپا کردن بر عدم اشاره سبابه گویا مقابله بمنصوص است فهو من حیث که
مومن است مقابله منصوص او را ممکن نیست خلاصه آنکه استدلال کردن بر عدم
ثبوت اشاره بمنزله نسج عنکبوت است وهو کما تری کما قال تعالی ان اوهن
البیوت لبیت العنکبوت **فصل دوم** در بیان آن روایات فقهیه
که دلالت میکنند بر ثبوت اشارت در منیة المصلی آورده که اشارت کند بسبابه
وقتیکه بخواند شهادتین برسد و در واقعات آورده اشاره نکند والاول هو المختار
پس اگر اشاره کند بانگشت عقد کند خنصر و بنصر را و حلقه کند انگشت میانه را
بانگشت نر انتهی و در تکمیل شرح منیه آورده که همین صحیح است زیرا که امام محمد
در کتاب محیط از رسول خدا صلے الله علیه وسلم حدیث روایت نموده که آنحضرت
علیه السلام اشاره میکرد بانگشت خود پس فعل میکنیم آنچه فعل کرده است
نبی علیه السلام و صنع میکنیم آنچه صنع کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و این است قول من و قول امام ابی حنیفه انتهی **و همچنین** مرویست از امام
ابی یوسف در امالی و زاهدی گفته چون که متفق شدند روایات از جمیع اصحاب ما
بر سنت بودن اشاره و همچنین از کوفیین و مدنیین و کثیر شده اند در آن ورود اخبار
و آثار پس عمل کردن بر آن اولی است **و همچنین** از فقیه ابو جعفر هندوانی
حکایت کرده شده است انتهی ملخصا و در خزانة المفتین آورده که شافعیه رفع میکنند
انگشت را وقت رسیدن بهمزهٔ الا الله و قصد میکنند از ان توحید و اخلاص را

بروقت کلمه اثبات و در ین امر حدیث از آنحضرت علیه السلام روایت میکنند
که بود آنحضرت که اشاره می کرد بآن برای توحید ذکر کرده است این را بیهقی
و شمس الائمه حلوانی گفته قائم کند انگشت خود را وقت خواندن لااله و بنهد
بروقت الاالله تاکه استادن مانند نفی و نهادن مانند اثبات گرده و من میگویم
که این حسن است و جواب از حدیث مذکور این ست که در سند او مجهول ست
علاوه این که حدیث مذکوره الشافعیه دلالت نمیکند بلکه حدیث دال است برآنچه
که حلوانی ذکر نموده زیرا که توحید مرکب است از نفی و اثبات پس رفعش اشارت
است بیک جانب توحید که عبارت از نفی الوهیت است از غیر الله و وضعش اشارت
بجانب دیگر که اثبات الوهیت است مر خدای عزوجل را تنها او را پس واقع
می شود بآن اشارت بسوی مجموع توحید بخلاف قول شافعیه که در وا اشارت است
بشق دوم از آن پس نهادن سبابه از فائده و منفعت خالی خواهد شد باوجودیکه
این خلاف ظاهر است زیراکه معروف و متعارف در دلالت بطریق اشاره انگشت
که برداشتن انگشت دال بر نفی و نهادن او دال بر اثبات است و بعض شافعیه
گفته مسنون است که سبابه را در حالت اشاره کج و منحنی گرداند و در ین مالک
بن نمیر روایت میکند که قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
واضعا ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی رافعا اصبعه السبابة قد
حناها شیئا اخرجه ابوداؤد ترجمه این بالا نوشته شد ولکن این حدیث
مصرح نیست بر مطلوب شان احتمال است که دیدن او سبابه آنحضرت علیه السلام
در حالت امالهٔ برای نهادن او باشد بعد از برداشتن آن بلکه همین ظاهر است انتهی
ملخصا و در صغیری بعد ازین قول صاحب منیة المصلی که بنهد هر دو دست خود را
بهر دو ران خود و کشاده دارد انگشتان خود را آورده که این نزد ما یان یعنی حنفیه است

ونزد شافعیه بسط کند انگشتان دست چپ را و قبض کند انگشتان دست راست
غیر از انگشت مسبحه آیا اشاره کند بمسبحه وقت خواندن شهادتین یا نه شارحین هدایه تصحیح
کرده اند که اشاره کند کذا فی الملتقط وغیره صفت اشارت آنست که حلقه کند نزد شهادت
انگشت نر و میانه را از دست راست و قبض کند خنصر و بنصر را و اشاره کند بمسبحه
و عقد پنجاه و سه را باین طریق که قبض کند انگشت میانه و بنصر و خنصر را و بنهد سر انگشت
نر را بر طرف مفصل اوسط انگشت میانه و بالا کند انگشت سبابه نزدیک نفی و بنهد او را
نزد اثبات و مکروه است اشاره کردن بهر دو مسبحه انتهی صغیری و کذا فی المستملی
لما روی الترمذی والنسائی عن ابی هریرة ان رجلا کان یدعو باصبعیه فقال رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم احّد احّد انتهی کما هی و همچنین زیلعی شرح الکنز کیفیت
مذکوره اشاره را از امام محمد و امام ابو یوسف و امام ابو حنیفه رحمة الله علیهم نقل نموده
و همچنین در عینی صورت تحلیق بیان نموده و عینی از تحفه نقل کرده که اشارت راجح
اقوال مستحب ست و در بحر الرائق از فتح القدیر نقل کرده که اشاره نکردن مخالف روایت
و درایت ست و از مجتبی نقل نموده که روایات همه اصحاب ما متفق اند بر سنت بودن
اشاره و همچنین از کوفیین و مدنیین و کثیر شدند آثار و اخبار درین امر پس عمل کردن
باشاره اولی ست و همچنین علماء کثیر قائل اند بسنت بودن اشاره و منقول
بودن آن از ائمه ثلثه و بکیفیت مذکوره مثل صاحب جامع الرموز و برجندی
و ابو المکارم و قهستانی و ملا الیاس شارح مختصر الوقایه و شارح وقایة الروایات و صاحب
مجمع الانهر شرح ملتقی الابحر و ابن الهمام صاحب فتح القدیر و مختارات النوازل و
شرح النقایه و در کفایه مذکور ست که امام محمد رح در غیر روایت الاصول گفته
حدثنا عن النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فی الاشارة باز گفته که این قول
من و قول امام ابو حنیفه رح است و از فقیه ابی جعفر حکایت است که گفت عقد کند

خنصر و بنصر را حلقه کند انگشت میانه بانگشت نر و اشاره کند بسبابه خود و از امام
یوسف در امالی او نیست که روایت کرده شده است اشاره از نبی علیه السلام و تفسیر
کرده است بانچه که تفسیر کرد ابو جعفر و غیر او از اصحاب ما یعنی حنفیه گفته اند که اشاره
کند به پنجاه و سه باز گفته که اشاره کردن بسبابه روایت است از ابی حنیفه رح و از
امام حلوانی مروی ست که استاده کند انگشت خود را نزدیک قول لا اله و بنهد نزد
قول الا الله تا که برداشتن باشد نفی و نهادن مانند اثبات گردد و بعض گفته که
برداشتن سبابه نزد امام ابو حنیفه و امام محمد و امام شافعی رحمه الله علیهم سنت ست
انتهی مع الاختصار و در غنایه حاشیه هدایه نیز کیفیت اشاره چنانچه در کفایه مذکور است
بیان نموده و در ارکان اربعه که از تالیفات بحر العلوم است تفصیل کیفیت معه
دلیل موجود است باز گفته که اشارت ثابت است از ائمه ما هیچ کس را از اصحاب ابو حنیفه
در ان خلاف نیست و متاخرین از مشایخ ما وراء النهر چون در عبارت مبسوط
بسط انگشتان معاینه نمودند و بسط انگشتان منافی قبض و تحلیق است مضطرب گشتند
بعض از ایشان گمان کردند که در این مسئله دو روایت است در یک روایت
اشاره مع القبض و التحلیق و در دیگر بسط انگشتان آمده و زعم کردند که انچه منافی
بسط باشد مکروه است پس در یک روایت گفتند اشاره کردن مکروه است و در
روایت دیگر گفتند مکروه نیست بلکه مندوب است و مختار نزد صاحب هدایه و شمس الائمه
عدم کراهیت است و بعض تشدد کرده بکراهیت بلکه بحرمت اشاره فتوی دادند
لجهلهم بمعانی الموطا و الامالی و محققین از مشایخ گفته که در اشاره دو روایت نیست بلکه
اشاره از ائمه ما قطعاً ثابت و متحقق است و نیست در مبسوط انیکه تمام انگشتان را
کشاده دارد بلکه مذکور است که انگشت را کشاده دارد پس وقتیکه بشهادتین تلفظ
کند تحلیق کرده اشاره کند هذا هو الحق المختار و دلالت میکند بر این روایت مسلم اشاره

وتحلیق امریست کہ ترک آن موجب اسارت ہست واین ست مذہب امامان ما
بغیر خلاف باز اشارہ کردن بروجہ مذکور مذہب ماست وامام شافعی رحمہ اللہ
گفتہ عقد کند عقد ثلث بخنصر وبنصر ووسطے وعقد کند خمسین بابہام یعنی انگشت نر
واشارہ کند بسبابہ لما روی عن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم اذا قعد فی التشہد وضع یدہ الیسرے علی رکبتہ الیسری ویدہ
الیمنی علی رکبتہ الیمنی وعقد ثلث وخمسین واشار بالسبابۃ
رواہ مسلم ظاہر این ست کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گاہ عقد
پنجاہ وسہ کردہ وگاہ تحلیق واشارہ فرمودہ پس ہرکدام ازین دو فعل کہ مصلے
ادا کند سنت را ادا کردہ ازین دو امر ہرکدام را کہ اختیار نماید جایز ہست
انتہی عبارت ارکان معہ حذف بعض عبارات در فتاوی جواہر اخلاطے
آوردہ برداشتن سبابہ دست راست در تشہد نزد قول اشہد ان لا الہ
الا اللہ نزد طرفین ونزد محمد ابن ادریس سنت ست انتہی اگر کسے گوید کہ در
بعض کتب اشارہ را مستحب گفتہ چنانچہ مذکور شد ودر حسب المفتین او را
حسن گفتہ ودر اکثر کتب بران اطلاق سنت نمودہ تطبیقش چگونہ باشد
جوابش آنکہ مراد از سنت غیر موکدہ ہست پس احسن یا مستحب منافاتے ندارد
کذا فی چلپی وہمچنین در نور الایضاح وشرح او مراقی الفلاح وحاشیہ
طحطاوی علی مراقی الفلاح وخزانۃ الروایات وفتاوی عالمگیری وفتاوی
خانیہ وملتقط ہریک باشارہ کردن تصریح نمودہ بعضی بر سنت بودن آن
وبعض بر استحباب وصاحب در مختار گفتہ معتمد ہمین است ونیز شارحین بیا
تصحیح نمودہ اند خصوصا متاخرین مانند کمال وچلپی وبہنسی وباقانی وشیخ الاسلام
وغیرہم کہ آنحضرت علیہ السلام اشارہ کردہ است ونسبت کردہ اند فقہا

این را یعنی اشاره را بسوی امام محمد و امام اعظم رح بلکه در متن درر البحار و شرح
او غرر الافکار گفته مفتی به نزد ما یان همین ست که اشاره کند در حالیکه گسترانیده
باشد همه انگشتان خود را و در شرح نبلالیه از برهان آورده که صحیح این ست که
اشاره کند بمسبحه خود تنها بردارد او را وقت نفی و بنهد او را وقت اثبات
و گفته که بقید صحیح احتراز کردم ازان که بعضے گفته اند که اشاره نکنند زیرا که عدم
اشاره خلاف روایت و درایت ست و بقید مسبحه احتراز کردم ازان که گفته
شده است که عقد کند نزد یک اشاره انتهی و در رد المحتار حاشیه در مختار
در ذیل این قول که اشاره را منسوب بمحمد و امام اعظم رح کرده اند گفته که
همچنین مرویست از ابی یوسف در امالی چنانچه خواهد آمد و همین منقول ست
از ائمه ثلاثه و در قول درر البحار و شرح او تصریح است باینکه آنچه شارحین این
تصحیح کرده اند که اشاره کند بمسبحه مفتی به ست لکن صواب آنکه مراد این قول ست او
که کشاده دارد همه انگشتان خود را زیرا که این مخالف ست بآنچه در درر البحار
و شرح او دیده ام و تصریح عبارت درر البحار این ست عقد کند پنجاه و سه را و اشاره
کند و عبارت غرر الافکار این ست ولا تعقد باصبعه ثلاثة و خمسين
چنانچه امام احمد عقد کرده موافق امام شافعی در یک قول از اقوال او و دیا یان
اشاره و نمیکنیم ما بسبابه در وقت تهلیل بلکه کشاده میداریم انگشتان را و مفتے به
نزد ما یان خلاف او ست یعنی خلاف عدم اشاره و آن اشاره است
بر کیفیت عقد سه و پنجاه چنانچه امام شافعی و [illegible] گفته اند و در صحیحا آورده
که اشاره سنت ست بر دارد مسبابه را در حین نفی و بنهد او را در وقت اثبات
و این قول ابی حنیفه و محمد ست و بدین آثار و اخبار بسیار وارد اند پس عمل کردن
بران اولی است پس این تصریح است باینکه مفتی به اشاره کردن بمسبحه است

باعقد انامل بر کیفیت مذکوره بغیر از بسط سبابه زیرا که در صورت بسط نزد مایان
اشاره نیست ازین جهت در منیة المصلی گفته اگر اشاره کند عقد کند خنصر و بنصر
و وسطی را با ابهام حلقه کند و سبابه را استاده کند و در صغیری گفته آیا هست
اشاره کردن وقت خواندن شهادت نزد مایان درین اختلاف ست
در خلاصه و بزازیه ست که اشاره نکند و در شرح هدایه تصحیح کرده که اشاره
کند همچنین در ملتقط وغیره و صورت اشاره این ست که انگشت خرد و میانه را
از دست راست حلقه کرده خنصر و بنصر را قبض نماید و اشاره کند یا عقد
کند پنجاه و سه را باین طور که قبض نماید وسطی و خنصر و بنصر را و نهد سر انگشت
نر را بر کناره پیوند اوسط انگشت میانه [illegible] و بردارد سبابه را وقت نفی
و نهد وقت اثبات و در شرح کبیری گفته قبض کند انگشتان را وقت اشاره
و همچنین مرویست از امام محمد در کیفیت اشاره و همچنین مرویست از امام ابی یوسف
در امالی او و در قهستانی آورده مرویست از جمیع اصحاب مایان که اشاره سنت
است پس حلقه کند انگشت خرد و انگشت میانه را از دست راست در حالیکه
چسپیده باشد سر او با سر او و اشاره کند با انگشت سبابه این اقوال مذکوره
صریح اند درین که اشاره مسنون ست بکیفیت مخصوصه که آن عقد و تحلیق است
واما روایت بسط انگشتان پس مراد هرگز اشاره متحقق نمیشود ازین جهت
در فتح القدیر گفته و صحیح مسلم ست که بود رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه
می نشست در نماز می نهاد دست راست خود را بر ران راست خود و قبض
میکرد انگشتان خود را همه آنها را و اشاره میکرد بانگشتی که نزدیک ست بابهام
انگشتان می نهاد کف چپ خود را بر ران چپ خود و شکی نیست که نهادن
کف مع قبض انگشتان حقیقة متحقق نمیشود [illegible] او نهادن کف ست

پستر قبض کردن انگشتان هنگام اشاره وهمین مرویست از محمد رح در کیفیت
اشاره چنانکه گفته یقبض خنصره والتی تلیها ویحلق الوسطی والابهام
ویقیم المسبحة وهمچنین مرویست از ابی یوسف رح در امالی واین فرع تصحیح
اشاره است واز بسیاری مشائخ مرویست که اشاره نکند واین خلاف روایت
ودرایت ست واز محمد مرویست که آنچه ذکر کرده است از کیفیت اشاره
آن قول ابی حنیفه است الخ انتهی پس نیست مارا قول کردن باشاره بغیر از
تحلیق واز ینجهت تفسیر کرده شده است اشاره بکیفیت مذکوره در اکثر کتب
مانند بدائع ونهایه ومعراج الدرایه وذخیره وظهیریه وفتح القدیر ونهر وشرح
منیة المصلی وجامع الرموز للقهستانی وحلیه ونهریه وشرح ملتقی للبهنسی منسوبا
الی شرح النقایه ونهر وشرح درر وغیر از ان چنانچه ذکر کردم عبارات آن در
رساله که مسمی کرده ام او را برفع التردد فی عقد الاصابع عند التشهد ودر او نوشتم
که نیست برای مایان غیر از دو قول **اول** آنکه مشهور ست در مذهب از بسط
انگشتان بدون اشاره کردن **دوم** بسط انگشتان تا وقت خواندن شهادت
پس عقد کردن وقت شهادت وبرداشتن سبابه را وقت نفی ونهادن
او را وقت اثبات وهمین ست آنچه متاخرین بر ان اعتماد کرده اند برای
ثبوت آن از نبی علیه السلام باحادیث صحیح وبسبب صحت نقل او از ائمه ثلاثه
واز ینجهت در فتح القدیر درباره قول اول گفته که آن خلاف درایت وروایت
است کلام انتهی لکن آنچه که عوام الناس در هر زمانه ما بر آن هستند از اشاره
کردن مع بسط انگشتان بدون عقد انها پس هیچ یکی را ندیده ام که بدان قائل
باشد سوای شارح یعنی صاحب در مختار که او اتباع شرنبلالی کرده واو از برهان
نقل کرده که از تصانیف علامه ابراهیم طرابلسی صاحب اسعاف است از اهل قرن

عاشر است و وقتی که کلام او معارض شد با کلام جمهور شارحین از متقدمین و
متاخرین عمل کردن بر قول جمهور علما اولی است نه بر آنچه که عوام جمهور بر آنند
پس برون کن نفس خود را از ظلمت تقلید و حیرت اوهام و استضیئی بمصباح التحقیق
فی هذا المقام فانه من مواهب المنعم الملک العلام انتهی کلام رد المحتار حاشیه مختار

فصل سوم در ذکر آن روایات فقهیه که دلالت میکنند بر عدم اشاره و
جوابهای آن اعتراضات که صاحب خلاصه کیدانی که در باب محرمات
گفته والاشارة بالسبابة کاهل الحدیث واقع میشود یعنی از محرمات است اشاره
کردن بانگشت سبابه مانند اشاره کردن آن جماعت که تتبع کرده اند حدیث را
ملا علی قاری در رساله خود گفته که حکم کردن بحرمت اشاره از کیدانی خطاء عظیم
و جرم جسیم صادر شده منشاء آن بجز جهل از قواعد اصول و مراتب فروع
چیزی دیگر نیست اگر حسن ظن باو و تاویل کلام او نه کرده آید البته کفر او صریح
و ارتداد او صحیح خواهد بود آیا جائز است مر مومن را که حرام داند چیزی را که ثابت شده باشد
آن را رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نقل او قریب بتواتر رسیده باشد و منع
نماید جواز فعلی را که اکابر علما و فضلا بران بوده اند و حال آنکه امام اعظم و همام اقدم
فرموده حلال نیست کسی را که عمل نماید بقول من تا وقتیکه معلوم نکند ماخذ او را از کتاب
و سنت و اجماع امت و قیاس جلی و امام شافعی رح فرموده هر وقت که بصحت
رسد حدیث بر خلاف قول من پس قول من بر دیوار زنید و عمل بر حدیث
صحیح نمائید چون این را معلوم کردی پس بدان که اگر از امام تصریح بر اشاره
کردن نه بودی هر آئینه بر متبعان و پیروان او از علماء کرام و عوام نیک انجام
متعین بودی عمل کردن بر آنچه بصحت پیوسته است از ان حضرت علیه
الصلوة والسلام و همچنین اگر بالفرض از امام نفی اشاره بثبوت می پیوستی

وصحت اشاره از صاحب بشارة بظهور رسیدی در آن هنگام نیز ترجیح
دادن آن امر که از آن حضرت علیه السلام بصحت رسیده واجب و لازم
بودی پس چگونه عمل نه کرده شود بر آنچه که مطابق شده باشد نقل صحیحه و با حادیث
صحیحه و روایات واضحه پس هر که انصاف نماید و تعصب از خاطر خویش دور سازد
خواهد فهمید که همین سبیل اهل دین و ارباب ملت و یقین از سلف تا خلف است
پس هر که ازین مسلک عدول نماید و ازین راه راست منحرف شود پس او
موصوف بوصف جهالت است اگرچه نزد مردم از اکابر باشد و واقع در ورطهٔ
هلاکت است انتهی و در منیة المصلی از واقعات نقل نموده که اشاره نکند
و در کبیری شرح منیه از خلاصه آورده که همین مختار است و در فتاوای کبیری گفته
که همین مفتے به است و نیز صاحب بحر رایق از ولوالجی و تجنیس و صاحب مضمرات
از کبیری فتوی را بر عدم اشاره نقل نموده باین تعلیل معلل ساخته اند که در اشاره
کردن زیادتی رفع است که بآن احتیاج نیست پس باید که ترکش اولی باشد
زیرا که مبنی نماز بر آهستگی و وقار است لکن این تعلیل قابل اعتبار نیست کما قال
علی القاری که اگر ترکش اولی بودی هر آئینه پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
آن را ترک فرمودی حال آنکه آن حضرت در اعلی مقام آهستگی و وقار بوده
زیلعی مذکور است که اکثر مشایخ اشاره را مستحسن نه دانسته عینی از منیه آورده
که اشاره کردن مکروه است و قهستانی از زاهدی آورده که عدم اشاره ظاهر اصول
اصحاب ما است و فتوی همبرین است چنانچه در مضمرات و والوالجی و خلاصه و غیر آن
موجود است همچنین برجندی و ابو المکارم و شمونی و تنویر الابصار و در مختار و عتابیه
و فتاوی جواهر اخلاطی و حسب المفتی و عتابیه و خزانة المفتین و فتاوی عالمگیری
و ملتقط عدم اشاره را ذکر نموده اند و بعض تصریح بکراهیت نموده و در بعض

وعلیه الفتوی گفته لکن کراهیت مقابل سنت وفتوی مقابل فتوی صحیح
مقابل صحیح وصحیح مقابل اصح واجماع مقابل اجماع کرده چنانچه از ماسبق واضح است
واحادیث واخبار صحیحه که دال بر ثبوت اشاره اند از معارض ومقابل صحیح وسالم
مانند ملا علی قاری گفته غایت عذر از بعض مشایخ در منع اشاره یا کراهیت آن
حسن ظن ست برین که احادیث این باب بایشان نرسیده باشند وچونکه
وارد شد بر ایشان اختلاف فعل وترک اشاره پس گمان بردند که ترکش اولی ست
بجهت قاعده مقرره که در اصل خود صحیح ست اگرچه بنسبت این مسئله صحیح نیست
وآن این ست که چون دلیل مبیح ومحرم هر دو جمع شوند ترجیح جانب حرمت را داده
میشود واحتیاطا برای اجتناب نمودن از منهی عنه وشاید که ماخذ این قاعده این
قول نبوی ست که آنچه منع کرده ام شما را از آن اجتناب نمایید وآنچه که امر کرده ام
بآن بدان عمل بکنید چندانکه استطاعت دارید مگر معلوم ست که این مسئله که علما
گفت گو داریم ازین قبیل نیست چراکه از شارع کدامی لفظ وارد نشده که بر نهی اشاره
دلالت کند بلکه ثبوت اشاره بصحیح روایات ثابت شده لیکن جاهل باخبار نبویه وآثار
مصطفویه چون دید که بعض مردمان موافق سنت اشاره میکنند وبعض ترک
میکنند بجهت جهل یا بجهت کسل وغفلت این گفت که ترک آن اولی ست چراکه
این زیادتی در نماز ست بعد از آن دیگری آمد وگفت که این مکروه است بکراهت
تنزیهی مگر برین دلیلی بیان ننمود پس بعد از آن دیگری پیدا شد وگفت که این
حرام ست زیرا که کراهت چون مطلق ذکر شود متبادر از آن کراهت تحریمیه
میباشد ونیز مکروه نزد امام محمد صریح حرام است خصوصا در عبادات پس اهل
تقلید را عجب حال است که دیده بصیرت ایشان چنان بند شد که سنت مشهوره را
از امور ممنوعه محض ساخته اند ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

که حرام چیزی ست که نهی آن بدلیل قطعی از کتاب و سنت ثابت شده باشد
و از قواعد مقرر ست که تحریم مباح حرام ست پس چه گمان کرده شود بر آنکسیکه
که سنت نبوی از رسول کریم صلی الله علیه و آله وسلم ثابت شده باشد حرام گوید
با وجود یکه در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافیست که محدثین را که ستون ائمه دین اند
اهانت نموده و این اهانت ازین قول او کاهل الحدیث مفهوم می شود زیراکه این
قول مقتضے قلت ادب است که او مقتضی ست بسوی خاتمه زیراکه اهل کلام الله
اهل الله و اهل حدیث اهل رسول الله اند شاعری درین باب گفته اهل
الحدیث هم اهل النبی وان لم یصحبوا نفسه انفاسه صحبوا انتهی
کلام علی قاری رحمه الله تعالی باید دانست که ازین قول علی قاری رحمه الله تعالی
که در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافی ست الخ چنین نباید فهمید که قاری علیه الرحمه
حکم بتکفیر کیدانی نموده است زیراکه بالا گفته که اگر حسن ظن و تاویل کلام او نکرده آید
قوله کاهل الحدیث موجب کفرست صراحة یعنی بظاهر کلام کیدانی منجر بکفر ست
لیکن بجهت حسن ظن در حق مومن که مامور به است از حکم بتکفیر او ممانعت پس لامحاله
تاویل کلامش لازم آمد و همچنین مراد از قوله در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافی ست
الخ آنست که بظاهر در موجب تکفیر او کافی ست یعنی در صورت عدم تاویل کلامش
کافی ست لیکن کلام او مؤول ست بدین تاویل که اطلاق حدیث بر مطلق گفتگو
نیز آمده چنانچه صاحب هدایه گفته ولا باس بان یصلی الی ظهر رجل قاعد یتحدث پس
احتمال ست که مراد کیدانی از اهل حدیث آن مردم باشند که در میان خود گفتگو
میکنند و یکدیگر را دشنام میدهند و با انگشت سبابه بیکدیگر اشاره میکنند چنانچه عادت
عرب بود و ازهمین جهت سبابه را سبابه میگویند و مرادش آن جماعت نباشد
که حاصل شده است ایشانرا علم بحدیث نبوی و نیز در علم کلام مسطور ست که معانی که

والصواب انفاسهم

کلام دو من را بمجملی که از و فساد لازم آید حمل نباید کرد و اگرچه قریب الفهم باشد
و اگر فرض کنیم که مرادش باهل الحدیث اهل علم حدیث ست یعنی مرادش
آن جماعت باشد که حاصل شده است ایشان را جمیع علم بحدیث رسول الله
صلی الله تعالی علیه و آله وسلم تاهم حکم دادن بکفر او جایز نیست زیرا که احتمال ست
که احادیث اشارهٔ او را نرسیده باشد چنانچه ملا علی قاری از جانب مانعین همین عذر
بیان نموده کما مر پس کیدانی گمان کرده باشد که مبنی نماز بر سکون و وقار ست
و اشاره کردن و حرکت نمودن منافی اوست ازین جهت حکم داده باشد که اشاره
کردن حرام ست و اگر این هم تسلیم کرده شود که احادیث اشاره او را رسیده ست
پس انکارش از اشارهٔ مطلقه غیر مسلم چنانچه از عبارت او که اهل الحدیث مفهوم میشود
که اشاره کردن بران کیفیت که اهل حدیث اشاره میکنند آن حرام ست نه اشاره
مطلقه اگر مرادش این نبودی این قدر کافی بود او را که میگفت والاشارة
بالسبابة پس قول او که اهل الحدیث محض تطویل بلاطایل میبود پس کیدانی چون دید
که در کیفیت اشاره اختلاف کثیر ست و توجه انگشتان بسوی قبله نیز مندوب ست
اولی و ارجح آن دید که انگشتان را گشاده نموده اشاره کند تا که عمل باشاره کردن
و توجه انگشتان بسوی قبله نمودن هر دو حاصل آید نه آنچنان که معمول اهل حدیث ست
که خود را محدث تصور میکنند و در حقیقت محدث نباشند از عقد یا تحلیق که در او عمل بامر
واحد حاصل میشود و فقط لکن بسبب تنگی عبارت که مبنای متون بر اختصار ست
ازینقدر تفصیل اعراض کرده بر قول خود که اهل الحدیث اکتفا نمود و غرضش بر اهانت
و حقارت فرقه علیه محدثین اصلا متعلق نبود و اگرچه بظاهر از کلام او اهانت لازم می آید
لکن در میان لزوم و التزام فرق ست لطیف که التزام هر معصیت معصیت ست
و لزوم هر گناه معصیت نیست چه گونه حکم کرده شود بکفر شخصی که اقرار میکند بوحدانیت

خدا و حقیت دین محمدی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و قبول میکند جمیع احکام منزله بر پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و در رساله فرعیه حنفیه تاویلا یا جهلا یا تساهلا در خطا افتند و حال آنکه ملا علی قاری در شرح فقه الاکبر خود نوشته که بدشنام دادن شیخین کافر نمیشود و با وجودیکه آن جنابان اجل صحابه کرام و اساتذه محدثین اند و در دشنام دادن اهانت شان ظاهر ست پس چونکه با هانت و اقعی صحابه کرام که اهل الله و اهل رسول الله اند کسی کافر نمیشود با هانت فرضی لازمه محدثین که هم عصر کیدانی بوده چگونه کافر خواهد شد تامل و در خزانة الروایات آورده که علماء متاخرین از اشاره کردن نهی کرده اند ازان که چون رافضیان غلو کردند سنیان او را ترک کردند برای نفی تهمت تشبیه رافضیان انتهی ملا علی قاری گفته بعض در تعلیل ترک اشاره گفته اند که در اشاره کردن موافقت با فرقه رفضه ست پس ترک او اولی باشد بجهت ثابت نمودن مخالفت شان و این تعلیل نیز بچند وجوه ظاهر البطلان ست وجه اول آنکه عام رفضه بنا بر مشاهده ما درین زمان هرگز اشاره سبابه نمیکنند بلکه وقت سلام دستهای خود را بر زانوهای خود از جهت تاسف بر فوت شدن اسلام میزنند پس تعلیل شان بر ایشان منقلب گردیده حجت برای ما گردید دوم آنکه بر تقدیر صحت تشبیه با یشان هر فعل که ایشان میکنند بمخالفت او مامور نیستیم تا که شامل شود آن افعال ایشان را که موافق سنت اند چنانچه طعام خوردن بدست راست و مانند آن بلکه ترک موافقت شان در آنچنان امور مطلوب ست که آنرا ایشان ابداع کرده و شعار شان گردیده چنانچه در مذهب شان ثابت و مقرر ست مانند نهادن سنگ بر سجاده زیرا که سجده کردن بر جنس زمین افضل ست باتفاق ائمه با وجود جایز بودن آن بر بساط و پوستین و غیر آن نزد اهل سنت لکن نهادن مثل کلوخ و غیره بدعت ست که این را ایشان ابداع کرده و شعار و علامت خود ساخته اند پس اجتناب

لا ... کافر نمیشود ...

نمودن ازین چنین افعال شان ضروریست از دو جهت اول از جهت ترک موافقت
شان و بدعت چنانچه در حدیث شریف آمده خالفوا الیهود والنصاری دوم برای رفع
نمودن تهمت چنانکه وارد است اتقوا مواضع التهمت بخلاف کذا فی سنت مستمره که
شعار خود ساخته باشند مثل بدر آمدن بسوی تنعیم و جعرانه برای ادای عمره حاصل آنکه
مخالفت مبتدعین در امر مباح مستحسن ست برای زجر شان و رجوع نمودن شان
بسوی صلاح نه در هر امر و اشاره که سنت ست ازین باب نیست اگر گفته شود
که پوشیدن انگشتری در دست راست سنت ست و علما گفته اند که درین زمان پوشیدنش
بدست چپ اولی ست زیرا که پوشیدن او بدست راست شعار فرقه رفضه و علامت
اهل تشیع گردیده پس معلوم شد که گذاشتن سنت از جهت ترک تشبیه بارفضه جایز
و درست ست جوابش آنکه این ازان قبیل نیست زیرا که سنت در پوشیدن انگشتری
تخیر ست درمیان پوشیدن بدست راست و پوشیدن بدست چپ پس باختیار
کردن دست چپ تفویت سنت نمی آید و احتراز از تشبیه روافض حاصل میشود
بخلاف ترک اشاره که دران بالکل تفویت سنت لازم می آید و بعض از مانعین اشاره
گفته که اشاره کردن بسبابه عمل کثیر ست و عمل کثیر منافی نماز ست جوابش آنکه اشاره مذکوره
عمل کثیر نیست کما لا یخفی علی من له ادنی درایة فی علم الفقه زیرا که در تفسیر عمل کثیر مشایخ
مختلف اند بعض گفته عملی که در او احتیاج بیدین افتد کثیر ست و عام مشایخ میگویند
عمل کثیر آنست که نظر کننده بسوی او را منافی نماز پندارد و بعض دیگر گفته عمل کثیر آنست
که خود مصلی او را کثیر پندارد یعنی از منافیات نماز شمارد و رفع سبابه ازین قبیل نیست
و نه هر عمل منافی نماز ست زیرا که نماز عبارت از افعال مخصوصه است که بعض ازان
فرض و واجب ست و بعض دیگر سنت و مستحب بلکه منافی نماز آن اعمال ست که از
اقسام مذکوره خارج باشد و اشاره کردن بسبابه از سنن نماز ست چنانچه گذشت پس

چگونه منافی نماز خواهد شد آیا نمی بینی که برداشتن هر دو دست از زمین در وقت سجده
کردن باز نهادن آن هر دو ران باز برداشتن و نهادن آن بر زمین و همچنین برداشتن
هر دو دست در وتر تا هر دو گوش اکثر ست از نهایت برداشتن سبابه حالانکه آن مفسد نماز
نیست فما هو جوابک فهو جوابنا و از جمله دلایل ثبوت اشاره انعقاد اجماع ست زیراکه
نه از صحابه و نه از علماء سلف درین مسئله خلاف بظهور آمده و نه در عدم جواز و تصحیح آن گفتگو
کرده بلکه امام ما یعنی امام اعظم رح و هر دو یارانش و امام مالک رح و امام شافعی رح و امام احمد رح
و جمیع علماء اعصار و امصار برا اشاره کردن قائل اند علاوه اینکه اخبار صحیحه و آثار صریحه
در ثبوت اشاره وارد اند چنانچه مذکور شدند و مشایخ ما از متقدمین و متاخرین نیز بر ثبوتش
تصریح کرده اند پس نیست قابل اعتبار آنچه که معمول اکثر سکان ماوراء النهر و اهل خراسان
و عراق و روم و بلاد هندست از ترک نمودن اشاره زیراکه سنت بودن اشاره از
اخبار صحیحه ثابت ست چنانچه دانستی پس نیست مر بالغین اشاره را هیچ روایتی از امام
ابی حنیفه و امام یوسف رح و امام محمد رح که دال باشد بر عدم اشاره و اگر تسلیم کرده شود
پس آن روایت مشهوره که مؤید ست باحادیث و آثار صحابه اولی و احق ست بعمل کردن
و فتوی دادن از ان روایت شاذه که مخالف سنت باشد هم و بسوی همین معنی حضرت
غوث الاسلام و المسلمین الهادی الی الله حضرت مرزا جان جانان صاحب قدس الله سره
در مکتوبات خود اشاره فرموده چنانچه در جواب شخصی فرموده نوشته بودند که حضرت مجدد الف
ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود دعوی
محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی و محب را اتباع محبوب لازم ست مخدوما او سبحانه تعالی
جل شانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید ما کان لمؤمن ولا مؤمنة
اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و رسول علیه السلام میفرماید
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله

تعالی عنه که تابع کامل آنحضرت اند بنای طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علماء در اثبات
رفع سبابه رساله‌ها مشتمل بر احادیث صحیحه و روایات فقه حنفیه تصنیف کرده اند تا بجائیکه حضرت شاه یحیی
رحمة الله علیه فرزند اصغر حضرت مجدد نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک حدیث هم ثبوت نمیرسد
و ترک رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد واقع شد و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم است
و بعد ثبوت سنیت رفع ترک آن باین حجت که حضرت مجدد ترک فرموده اند معقول نیست حضرت مجدد
بر ترک سنت تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجدد هم مذهب حنفی داشتند و امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه
گفته اند اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی و اترکوا قولی بقول رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
پس امید آنست که حضرت مجدد از ترک این امر اجتهادی و اخذ بحدیث صحیحه متغیر نشوند و اگر گویند
حضرت مجدد با آن علم واسع از احادیث ثبوت رفع مگر آگاه نبودند گوئیم تا زمان مبارک حضرت ایشان
این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و از نظر مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند
و گرنه هرگز ترک رفع نمیفرمودند که ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر
گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التحیة را باین عمل از کشف دریافته ترک فرموده باشند
گوئیم کشف در امور طریقه معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست معهذا در ان مکتوب احتجاج
بکشف نکرده اند و امید آنست که این مخالفت جزوی برعایت قاعده کلی ایشان که بجد تمام
ترغیب بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند ثمر نتایج گردد والسلام و در نهایت الحواشی حاشیه
شرح وقایه گفته که اخبار اشاره بتواتر معنوی رسیده اند پس منکر او اگرچه کافر نیست لکن خوف
کفر هست بر او انتهی پس هر مصلی را باید که اشاره کند و بهر کیفیت که ادا نماید ذمه او از عهده ادا
فارغ خواهد شد و اگر کدام کس باشاره کردن قائل باشد که سنت هست لکن بسبب
اختلاف در کیفیت آن او را ترک نماید او را کافر و مضل نباید گفت زیرا که جماعت
عظمی از فقها اشاره نکرده اند والله تعالی اعلم بالصواب فقط

خاتمة الطبع

الحمد لله علی الاتمام والصلوٰة علی خیر الانام وآله واصحابه العظام که این رساله
مختصر یکیان حسن وزیبائش در احسن زمان واسعد اوان بارشاد فیض بنیاد
جامع معقول ومنقول حاوی فروع واصول اکمل المحدثین افضل
المفسرین مولانا ومولی الانام جناب معلی القاب حضرت یمین الدوله
وزیر الملک نواب محمد علی خان بهادر صولت جنگ والی
ریاست دار الاسلام محمد آباد عرف ٹونک دام اقباله
در مطبع علوی لکهنو باهتمام محمد علی بخش خان
بتاریخ ۲۹ ربیع الثانی ۱۲۹۶ هجری
بقالب طبع مزین گردیده اریکه آرای
شهود گردید فقط

محمد علی بخش خان ۱۲۹۶ مهر مطبع علوی

واسطے سند اس امر کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی
مطبع علوے کے ہی مہر مطبع ثبت کی گئی